**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011011**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

مرحوم آقای صدر از مرحوم آقا ضیا نقل کردند که مفاد دلیل استصحاب نهی است و مقصود از نقض هم نقض عملی است نه نقض حقیقی و مراد از نهی هم تحریم است که معنای اوّلیۀ نهی است ولی تحریم نقض عملی یقین اطلاقش اقتضاء می‌کند که ما همۀ احکامی که شخص اگر متیقن بود بار می‌کرد الآن هم بار کند. خب ایشان یک سری اشکالاتی، دو مرحله اشکال کردند، مرحلۀ اوّل اشکالشان را بررسی کردیم. مرحلۀ دوم اشکال این هست که ایشان می‌فرماید: «و ثانياً: أنّ‏ المنهي‏ عنه‏ إنّما هو نقض اليقين بالشكّ، و رفع اليد عن حكم يكون اليقين موضوعاً له بعد انتفاء ذلك اليقين و زواله بالشكّ ليس نقضاً لليقين بالشكّ، و إنّما هو نقض لليقين باليقين؛ لأنّنا نقطع بارتفاع موضوعه الذي هو اليقين، فالحكم بجواز الإفتاء مثلًا الذي فرض موضوعه اليقين قد زال يقيناً لو لا تشريع جواز آخر بنفس دليل الاستصحاب، إذن فهذا نقض لليقين باليقين. نعم، هذا اليقين قد تولّد من الشكّ، و صار الشكّ سبباً له، لكن هذا غير نقض اليقين بالشكّ.»

ایشان اینجوری بیان می‌کنند. به نظر می‌رسد که اینجا خلطی صورت گرفته. ببینید ما یقین داشتیم که زید عادل است. نمی‌دانیم الآن هم زید عادل هست یا عادل نیست، در عدالت زید شک داریم. نمی‌دانیم قبلاً که یقین داشتیم به عدالت زید می‌توانستیم بگوییم زیدٌ عادل، جواز اخبار بدهیم. حالا نمی‌دانیم الآن که زید، شک داریم عادل هست یا عادل نیست می‌توانیم به عدالتش خبر بدهیم یا نمی‌توانیم. صورت مسئله این است. اصل قاعدۀ استصحاب چی می‌گوید؟ قاعدۀ استصحاب می‌گوید که شما یقین به یک شیءای که داشتید با شک در آن شیء این یقین را مضمحل و از بین رفته فرض نکن بلکه تا وقتی که یقین به خلافی در آن شیء ایجاد نشده باشد شما بگو هنوز آن یقین موجود است. این مفاد ادلۀ استصحاب. و این مفاد دقیقاً در ما نحن فیه موجود است. ما یقین به عدالت زید داشتیم. الآن در عدالت زید شک داریم و به نقیض عدالت زید یقین حاصل نشده. اینجور نیست که یک یقین به نقیض آن متیقن سابق حاصل شده باشد. بنابراین اگر شما احکام یقین را بار نکنید یعنی این شک آن یقین را از بین برده. شک حقیقتاً یقین را از بین می‌برد، با آمدن شک خب یقین موجود نیست. ولی شارع مقدس می‌گوید این چیزی که واقعاً تحقق دارد که نقض شک نسبت به یقین این را کأن لم یکن فرض کن. فرض کن که این شک یقین را از بین نبرده. و اینجا یقین آخری وجود ندارد. یعنی یقین به نقیض آن یقین سابق موجود نیست. بله، یک چیز دیگری اینجا وجود دارد که آقای صدر روی آن تکیه می‌کند و آن اصلاً به این بحث ربطی ندارد. آن این است، ایشان می‌گوید که جواز اِخبار مترتب بر یقین به عدالت زید هست. وقتی یقین به عدالت زید تبدیل شد به شک ما یقین داریم که دیگر جواز اخبار وجود ندارد. چون موضوع جواز اِخبار یقین به عدالت زید بود. با رفتن این یقین به شک ما یقین داریم که جواز اخبار وجود ندارد. بحث ما این نیست یقین به عدالت زید را با شک در عدالت زید نباید از بین ببریم. و با یقین به نقیض عدالت زید باید از بین ببریم. یقین به جواز اخبار این وسط چه کاره است؟ ایشان یقین به جواز اخبار را پایش را وسط کشیده. در حالی که متعلق یقینی که ناقض هست و متعلق یقین منقوض باید یکی باشد. همچنان که یقین منقوض به عدالت زید است، یقین ناقض هم باید به عدالت زید باشد. شما مگر در عدالت زید الآن یقین به ضدش دارید؟ یا نقیضش دارید؟ این که ندارید که. مجرد این که ما می‌خواهیم نتیجۀ نهایی این که یقین را باقی بگذاریم این است که آن حکم را می‌خواهیم بار کنیم این باعث نمی‌شود که این یقین شک، یقین آخر اینها مربوط به حکم باشد. این ۳ تا چیزی که ما داریم ما یک یقین داریم. یک شک داریم، یک یقین آخر داریم. هر ۳ اینها متعلقشان یک چیز است، آن عدالت زید است. می‌گوید به عدالت زید یقین داشتیم، شک در عدالت زید کردید، به وسیلۀ شک در عدالت زید نگو یقین در عدالت زید از بین رفته، بگو هنوز یقین در عدالت زید موجود است، یعنی احکام یقین در عدالت زید را بار کن. و فرض این است که اطلاق دارد هم احکام یقین را می‌گیرد، هم احکام متیقن را می‌گیرد با این فرض. خب اگر این فرض را اطلاق بکنید، می‌گویید یقین آخر داریم، یقین آخر به عدالت زید دارید یا به زوال عدالت زید دارید؟ یا نقیض یا ضد، آن که ندارید. آن که یقین دارید فوقش این است که یقین دارید که این حکم موجود نیست. آن ربطی به این بحث ندارد نقض یقین. این که البته شیخ انصاری اصل این مطلب عرض کردم از کلام مرحوم شیخ انصاری گرفته شده. شیخ انصاری گویا اینجا یک نوع در واقع مشکل عقلی می‌دیده. مشکل عقلی این هست که ما وقتی موضوع جواز اِخبار یقین است با آمدن شک ما دیگر شک نداریم که جواز اخبار موجود نیست. بنابراین شک نداریم، علم داریم که جواز اخبار موجود نیست. در جایی که علم داریم جواز اخبار موجود نیست چطور شما ادلۀ استصحاب می‌خواهد جواز اخبار را بار کند؟ پاسخ مطلب همان پاسخی هست که قبلاً اشاره کردیم مرحوم سید هم در حاشیه‌اش بر رسائل ذکر می‌کند. ایشان می‌گوید تمام تنزیلات این که این حکم بر منزل می‌خواهیم بار کنیم لولا التنزیل حکم بر منزل بار نشده، بر منزل علیه بار شده. ما می‌خواهیم بگوییم حکمی که لولا التنزیل بر منزل علیه بار شده آن حکم را شما بیایید بر منزل بار کنید. فرض کنید الطواف بالبیت صلاة، اگر این دلیل نباشد ادلۀ ما فقط طهارت را شرط صلاة قرار داده بوده. این دلیل می‌گوید آن چیزی که شرط صلاة است طبق ادلۀ قبلی، آن شرطیت را در مورد طهارت هم سریان بده، در مورد طواف هم سریان بده. ما نحن فیه هم همین است دقیقاً. می‌گوید آقا آن حکمی را که برای یقین سابق بوده است که آن چی بوده؟ جواز اخبار بوده، الآنی که آن یقین سابق رفته ولی هنوز یقین به نقیضش حاصل نشده باز همان حکم را بار کن، یعنی می‌خواهد توسعه بدهد در دائرۀ آن حکم، حکم را موضوعش را از یقین بالفعل سرایت بده به اعم از یقین بالفعل و یقین سابق. می‌گوید هر جایی که یا یقین داشتی یا سابقاً یقین داشتی جواز اخبار هست. درست است این تعبیری که آقای صدر هم اینجا به آن اشاره می‌کند، «لو لا تشريع جواز آخر بنفس دليل الاستصحاب» می‌گوید که: «فالحكم بجواز الإفتاء مثلًا الذي فرض موضوعه اليقين قد زال يقيناً لو لا تشريع جواز آخر بنفس دليل الاستصحاب،»

تمام تنزیلات همین است. می‌گوید آن حکمی که موضوعش چیز دیگری است آن حکم را در این موضوع جدید هم بار کن. توسعۀ در حکم می‌خواهد بدهد به توسعۀ در موضوعش. ما قبلاً این را هم اشاره کردیم که اصلاً روح احکام ظاهریه جعل حکم مماثل است، یا تضییق حکم واقعی است. روح حکم ظاهری یعنی در واقع شما با ادلۀ استصحاب یک جواز اخباری که برای یقین بالفعل هست همین را برای یقین سابقی که بالفعل هم موجود نیست و شک جایش گرفته ثابت می‌کنید و این مشکلی ندارد، این چیزی نیست که. بله یک مطلبی هست، آیا اثباتاً دلیل ظهور در این معنا دارد یا ندارد آن را باید بحث کرد. مرحوم سید با وجودی که اشکال مرحوم شیخ می‌کند نهایتاً می‌گوید یقین ظهور در یقین طریقی دارد. یقین موضوعی را نمی‌گیرد. ما هم همین را عرض کردیم که ظاهر ادله‌ای که می‌گوید که شما یقین از بین رفته را موجود فرض کن نگو یقین از بین رفته، اثر ظاهر یقین را باید بار کرد و اثر ظاهر یقین حصول متیقن در نزد شخص و عالم هست، حصول آن واقع در نزد این هست و این را می‌خواهد در ظرف شک برای شما ثابت بگیرد. این معنایش این هست که آثار یقین طریقی بار می‌شود، به یقین موضوعی کار ندارد. ما گفتیم چون اثر ظاهرش این است. اینها درست است، ولی این مطلب غیر از این هست که اشکال عقلی داشته باشد. اگر یک جایی شارع مقدس بگوید که آثار یقین را چه آثار ظاهرش، چه آثار غیر ظاهرش همه‌اش را بار کن خب همه‌اش را بار می‌کنیم. ولی به نظر می‌رسد که ظهور دلیل در این مقدار نیست. این نکته راهم ضمیمه بکنم که مرحوم شیخ انصاری یک مطلبی در بحث، یعنی شما این مطلب را نگویید که اشکال شما حالا اینجوری به صورت اشکال طرح کنم، اشکال شما روی مبنای خودتان هست که می‌گویید یقین ناقض و یقین منقوض باید مثل هم باشند. ولی شیخ انصاری یقین ناقض و یقین منقوض را عقیده‌اش این نیست که باید از یک سنخ باشند. به خاطر همین در بحث علم اجمالی ایشان تهافت صدر و ذیل قائل هست. می‌گوید اگر ادلۀ علم اجمالی یعنی موارد علم اجمالی بخواهد مشمول ادلۀ استصحاب باشد تهافت صدر و ذیل پیش می‌آید، چطور؟ می‌گوید از یک طرف شما یقین دارید یکی از این دو تا لباس پاک شده. از یک طرف در هر کدام از اینها دست می‌گذارید شک در نجاستش دارید. فرض کنید حالت سابقۀ هر دو نجاست بوده یکی‌شان پاک شده. استصحاب بقای نجاست را در هر کدام اگر بخواهید جاری کنید از آن طرف یقین به طهارت آن طاهر واقعی فی البین دارید، بخواهد هم استصحاب در این طرف و هم استصحاب در آن طرف در هر دو طرف معلوم بالاجمال استصحاب جاری بشود از آن طرف هم

شاگرد: مخالفت قطعی

استاد: نه بحث مخالفت قطعی نیست. تنقضه بیقینٍ آخر. صدر روایت می‌گوید که با شک یقین را نقض نکن، بگو یقین باقی است. ذیل روایت هم می‌گوید آن یقین اجمالی را اعتنا کن. آن یقین آخری که اینجا داریم آن اعتبار یقین اجمالی را ثابت می‌کند. از یک طرف شارع هم گفته آن یقین اجمالی معتبر است، هم شما می‌خواهید در دو طرف علم اجمالی استصحاب کنید. مقتضای صدر جریان استصحاب در کلا طرفی علم الاجمالی هست، مقتضای ذیل جریان استصحاب در آن معلوم بالاجمال هست. یعنی جریان استصحاب نه، عدم وجوب اجتناب از آن معلوم بالاجمال است. از یک طرف از آن معلوم بالاجمال اجتناب لازم نباشد، از یک طرف از هر دو طرف هم اجتناب لازم باشد. این تناقض صدر و ذیل است دیگر. روی همین جهت باعث می‌شود ما باید صدر را اختصاص بدهیم به غیر موارد علم اجمالی تا از آن تناقض رهایی پیدا کنیم. یعنی لا اقل قدر مسلم این روایت که این روایت آن را شامل می‌شود موارد غیر علم اجمالی است. اگر بخواهد موارد علم اجمالی را شامل بشود تناقض صدر و ذیل پیش می‌آید. این اشکال مرحوم شیخ. آنجا پاسخ دادند که همچنان که صدر یقین سابقش یقین تفصیلی است یعنی در طرفین، یقین آخرش هم باید یقین تفصیلی باشد که صدر، ما در هر طرف دست می‌گذاریم قبلاً در همین طرف من به نجاستش یقین داشتم. الآن در این طرف یقین تفصیلی ندارم، در آن طرف هم یقین تفصیلی ندارم. فقط بنابراین صدر می‌گوید شما از این باید اجتناب کنید، از این هم باید اجتناب کنید داخل در ذیل هم نیست. این اشکال را مطرح می‌کنیم. و شیخ این را قائل نیست. شیخ می‌گوید که ذیل روایت یقین اجمالی را هم شامل می‌شود. چرا شما اختصاص می‌دهید به یقین اجمالی؟ بنابراین اشکال شما در اینجا به شیخ اشکال مبنایی است. شیخ روی مبنای خودش صحبت کرده شما هم روی مبنای خودتان دارید مشی می‌کنید. بنابراین اشکال غیر مبنایی اینجا مطرح نیست. پاسخ مطلب این هست که نه، این با آن بحث فرق دارد. یک بحث این هست که آیا یقینی که سابق هست یقین منقوض و یقین ناقض، اینها هر دو باید یک سنخ باشند؟ یا به تعبیر دیگر از دریچۀ یک عنوان باشند، یا به دو سنخ هم باشد کفایت می‌کند. این بحثی که آنجا هست این است، ما می‌گفتیم که همچنان که یقین سابق از دریچۀ عنوان تفصیلی است، یعنی یقین منقوض، یقین ناقض هم باید از دریچۀ عنوان تفصیلی باشد، نه از دریچۀ عنوان دیگر. با توضیحاتی که می‌خواستیم بگوییم که لازمۀ این، این بل تنقضه بیقین آخر نکتۀ جدید نمی‌خواهد ذکر کند، همان نکتۀ عقلایی که یقین که رفت یقین جدید آمد آن برطرف می‌شود آن توضیحاتی که می‌گفتیم آن ذیل در واقع تقیید صدر نیست، آن ذیل اشاره به این هست که جایی که شک نیست، یقین هست آنجا استصحاب را جاری نکن. جایی که شک بخواهد برطرف بشود همچنان که شک به عنوان تفصیلی تعلق گرفته، یقین ناقض هم باید به عنوان تفصیلی تعلق بگیرد، ما آن ان قلت و قلت‌ها را اینجوری صحبت می‌کردیم. ولی اینها غیر از بحث ماست. همۀ اینها چه یقین در بحث اطراف علم اجمالی، یقین ناقض، یقین منقوض، شک متعلقش یک چیز است. یعنی بحث این هست که علم اجمالی ولو آن علی ای تقدیر علم اجمالی از این دو طرف که خارج نیست، یا این است یا این است. بحث سر این هست که علم اجمالی می‌گوید آن معلوم واقعی را که یکی از این دو تاست لازم نیست ازش اجتناب کنید. از یک طرف از آن معلوم واقعی لازم نباشد اجتناب کنند، از دو طرف هم لازم باشد اجتناب کنند، این تناقض صدر و ذیل است. یعنی متعلق یقین در یک مصب اتحاد پیدا می‌کنند. ما نحن فیه متعلق‌ها مختلف است. یقین ما به عدالت زید است، یقین سابق، شک ما در عدالت زید است، آن یقین آخری که شما دارید درست می‌کنید جواز اخبار است. می‌گویید نسبت به جواز اخبار سابقاً یقین داشتید، الآن نسبت به جواز اخبار یقین آخر دارید، ما به آن کار نداریم. بحث جواز اخبار نیست که آن بحث‌ها را مطرح می‌کنیم. بحث سر این هست که ما یقین به عدالت زید داشتیم، آن یقین به عدالت زید الآن باید یقین آخری به عدالت زید داشته باشیم، حالا اجمالی، تفصیلی هر چی می‌خواهد باشد. یقینی باید باشد که متعلقش همین باشد، حالا اجمالا، تفصیلاً، از دریچۀ عنوان اجمالی، از دریچۀ عنوان تفصیلی، آنها بحث سابق هست که آیا حتماً باید یقین از آن عنوانی که واسطۀ بین ما و متیقن هست یک شیء باشد، یا آن عنوان می‌تواند مختلف باشد. بنابراین ما اگر هم فرمایش شیخ را در بحث اطراف علم اجمالی بپذیریم که نمی‌پذیریم به این ما نحن فیه ربط ندارد، بحث این هست که متعلق یقین و متعلق شک یعنی آن معلوم بالعرض، آن شیءای که خارجاً یقین ما به آن تعلق گرفته آنها باید یک شیء باشند. و اینجا یقین ما به عدالت زید هست. نسبت به عدالت زید یقین آخری نداریم. در عدالت زید فقط تنها شک دارید. یقین آخر به عدالت زید، یعنی به زوال عدالت زید، به ضد عدالت زید، نقیض عدالت زید، باید حاصل کرده باشید و نسبت به عدالت زید هیچ چیز دیگری نیست. بنابراین این بحث ربطی به بحثی که مرحوم شیخ آنجا مطرح کرده ندارد. عجیب این است که مرحوم آقای صدر اینجور چیز کردند آقای شهیدی هم این را پذیرفتند، اصلاً نکته‌ای که در کل بحث رویش تقریباً مانور می‌دهند همان نقض یقین به یقین است. در حالی که این به نظر من یک مقداری دقت می‌شد این که این ربطی به نقض یقین به یقین ندارد روشن می‌شد، خیلی دقت زیادی هم شاید نمی‌خواست.

وجه ثالثی که مرحوم آقای صدر مطرح می‌کنند این هست که ما بگوییم که حدیث لا ینقض الیقین.

یک نکته‌ای بگویم مرحوم آقای صدر سه تا وجه اینجا ذکر می‌کند و این سه تا وجه را متمایز از هم مطرح می‌کنند و بحث می‌کنند. که من به نظرم بحث‌هایی این سه تا وجه را نباید اینجوری مختلف بحث می‌شد. این سه تا وجه خیلی تفاوت جدی با همدیگر ندارند. وجه اوّلی که ایشان ذکر می‌کنند بر این اساس هست که ما بگوییم مفاد دلیل استصحاب تعبد به بقای یقین است. وجه دوم این هست که مفاد دلیل استصحاب تحریم نقض عملی است. وجه سوم این هست که حدیث کنایه از تعبد به بقای یقین هست نه این که مفاد اصلی‌اش تعبد به بقای یقین باشد. و بعد در موردش صحبت می‌کنم. به نظر می‌رسد که این که دلیل مفاد، یعنی مستقیماً مدلول اوّلیه‌اش تعبد به یقین باشد هیچ کسی نمی‌گوید، یعنی حتی آقای خویی هم که، چون به آقای خویی نسبت می‌دهند که تعبد، البته می‌گوید کلام آقای خویی مندمج هست و امثال اینها. ایشان تعبد به یقین که می‌خواهند بگویند مراد از تعبد به یقین این نیست که مستقیماً روایت بگوید الیقین موجودٌ. نه، مصحح این نهی این هست، می‌گوید که شما نباید به وسیلۀ شک آن یقین را نابود کنید، کأنّ یقین را یک چیزی دانسته که اختیارش دست من هست، من می‌توانم نابودش کنم، می‌توانم نابودش نکنم، این واقعاً که اینجوری نیست. یعنی هیچ کسی این که بخواهد بگوید مفاد مستقیم دلیل تعبد به یقین هست این الآن نمی‌گوید. آن هم تحریمی هم که مرحوم آقا ضیاء می‌خواهد مطرح کند، تحریم به این معنا نیست که مثلاً حرام است حالا یک نکته‌ای اینجا مطرح کردند که اینجا ادلۀ استصحاب تنها در احکام الزامیه که نیست. فرض کنید مثلاً من قبلاً به عدالت زید یقین داشتم، حالا به عدالت زید شک دارم. قبلاً جواز اخبار داشتم، جواز یک حکم الزامی نیست. حالا هم می‌خواهم جواز اخبار را بار کنم. اگر جواز اخبار را بار نکنم که می‌خواهم نقض بکنم حرام است. بحث سر این نیست که، ممکن است یک بار اخبار بدهم، ممکن است اخبار ندهم. اینجا حرمتی که به آن معنا در کار نیست. اگر می‌خواهیم بگوییم حرمت یک کسی هم که می‌گوید حرمت، یعنی شما نباید تصورتان این باشد که حکم شرعی این هست که دیگر جواز اخبار نیست. تحریم که می‌خواهیم بگوییم تحریم به این معنا که این که شما خیال کنید که جواز اخباری که در هنگام یقین به عدالت زید وجود داشت با شک در عدالت زید می‌پرد، این تخیل بخواهید بکنید نباید این کار را بکنید. تحریم هم که می‌خواهیم بگوییم، تحریم به عنوان یک فعل، اگر کسی یک همچین تخیلی بکند، بگوییم یک حرمت خارجی انجام داده، فوقش حرمت تشریعی است دیگر. حرمت خارجی که انجام نداده. در نتیجه آن تحریمی هم که آن آقایان می‌گویند یعنی این که شما نگو یقین سابق من رفت که رفت. نه بگو یقین سابق هنوز موجود است. یعنی آن هم کنایه از بقای یقین سابق هست. یعنی همۀ اینها هر سه وجه به نظر می‌رسد که این مطلب که ما یقین در اینجا ادلۀ استصحاب می‌خواهد در نهایت این مطلب را به ما برساند که شما یقین را معدوم فرض نکن. تنزیل یقین معدوم هست، منزلة الیقین الموجود. نهایتاً این می‌خواهد بگوید یقین که با آمدن شک از بین رفته است شارع مقدس می‌خواهد این یقین از بین رفته را موجود فرض کند. افرض الیقین المنقوض بالشک موجوداً. تمام وجود به این برمی‌گردد، بعد صحبت سر این هست که آن فرض یقین معدوم موجوداً مصحح می‌خواهد. مصححش چی است؟ ما عرضی که می‌کردیم مصحح تنزیل جعل آثار ظاهره است. و جعل آثار ظاهرۀ یقین آثار طریقی‌اش است یعنی آن کشف متیقن، کشف واقع به وسیلۀ یقین هست. این است، به آثاری که احیاناً به وسیلۀ شرع بر یقین بار بشود به آنها کار ندارد. به نظر این پیچ دادن‌ها و این چیزها خیلی به نظرم لطیف نیست. حالا آقای صدر اینجا بین وجه اوّل و وجه سوم اینجا در واقع آن وجه اوّلی که کلام آقای خویی فرض کردند که یقین این دلیل تعبد به بقای یقین درش وجود دارد. و وجه ثالث که کنایه از تعبد به بقای یقین هست، می‌گوید هر دوی اینها حالا توضیحاتی می‌دهند من به آن توضیحات کار ندارم. می‌گویند وجه اوّل و وجه ثالث یک جهت مشترک دارند، آن جهت مشترک این هست که به هر حال اینجا دارید شما یقین را شارع اینجا دارد تعبد می‌کند. می‌گوید بگو افرض الیقین موجوداً. بنابراین و این یک اشکالی دارد، آن اشکال این است که موضوع دلیل استصحاب شک است. می‌گوید ایها الشاک، تو متیقنی؟ این تهافت دارد. از یک طرف شارع مقدس شاک بودنش شاک را مسلم گرفته، از یک طرف می‌گوید ایها الشاک انت متیقنٌ، درست نیست که. یعنی اشکال به این شکل مطرح می‌شود که اینجا تهافت در نظر مولیٰ پیش می‌آید. از یک طرف بگوییم انت شاکٌ، از یک طرف بگویید که انت متیقنٌ. انت شاکٌ و انت متیقنٌ. موضوع در هنگامی که حکمی می‌خواهد بار بشود موضوع باید موجود باشد. این که به وسیلۀ حکم موضوع از بین برود این تهافت است. این اشکالی است که اینجا ایشان مطرح می‌کنند و بعد آقای، می‌گوید کأنّ یک اشکال مشترک وجه اوّل و وجه ثالث تهافت هست. آقای حائری در حاشیه می‌خواهند این تهافت را مرتفع کنند، خیلی حرف‌های حاشیه اشکالی که مطرح شده شبیه حرف‌های من است. من به ذهنم یک چیزهایی بود، حدس می‌زنم که من در درس این اشکال را مطرح کردم و ایشان در مقام جواب این اشکال ماست که اینجا تهافتی در کار نیست و امثال اینها. که محصّل اشکالمان این بود که این روایت می‌گوید شکی که در رتبۀ سابق هست مع قطع نظر از حکم هست این شک با وجود حکم می‌گوید از بین رفته. می‌گوید ایها الشاک به قطع نظر از حکمی که الآن برایت جعل می‌کنم، در این حکم این حکم می‌خواهد بگوید ای کسی که اگر من این حکم را جعل نمی‌کردم شاک بودی، الآن دیگر شاک نیستی. بنابراین تهافتی ندارد. شک لولا الحکم ملاحظه شده، یقین مع الحکم ملاحظه شده. آقای حائری در مقام پاسخ این مطلب بر آمدند. حالا این وجه ثالث را ملاحظه بفرمایید، من چکیدۀ وجه ثالث را عرض کردم، وارد تمام جزئیات وجه ثالث هم نمی‌شوم، ولی این نکته‌ای که آیا در اینجا تهافت وجود دارد، تهافت وجود ندارد را ان شاء الله فردا توضیحی بدهیم و ببینیم آیا مطلب همینجور هست که مرحوم آقای صدر فرمودند یا مطلبی که آقای حائری در حاشیه فرمودند درست هست یا درست نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان